

دکتر گری یتس، ارمیا، سخنرانی ۲۳، ارمیا ۳۸-۳۹، نافرمانی صدقیا و سقوط اورشلیم

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر گری یتس در حال تدریس در مورد کتاب ارمیا است. این جلسه ۲۳، ارمیا ۳۷-۳۹، نافرمانی صدقیا و سقوط اورشلیم است.

تمرکز ما در این درس بر ارمیا فصل‌های ۳۷-۳۹ است و ما به نافرمانی صدقیا و سقوط اورشلیم می‌پردازیم.

بدیهی است که ما درک می‌کنیم که این فصل‌ها بسیار مهم هستند زیرا واقعاً به رویداد اصلی که در زندگی و خدمت ارمیا رخ داده است، یعنی ویرانی شهر اورشلیم، می‌پردازند. آنچه الهیات ارمیا برای ما توسعه می‌دهد این است که این سقوط اورشلیم نتیجه مستقیم گوش ندادن پادشاه و مردم و مقامات یهودا به کلام خداوند است. باز هم، بزرگترین بحران الهیاتی، شاید در عهد عتیق، تبعید و چگونگی اجازه خدا برای ویرانی معبد است.

در تمام این ماجرا چه اتفاقی افتاده است؟ ما در مزامیر بخش‌هایی را می‌بینیم که در آن‌ها مردم با این موضوع دست و پنجه نرم می‌کنند و با آینده قوم خدا دست و پنجه نرم می‌کنند. در مزمور ۸۹، چه اتفاقی برای عهد خدا با داوود افتاده است؟ این یک رویداد بزرگ است. پیام الهیاتی ارمیا این است که این رویداد مستقیماً به عدم پاسخگویی مردم مربوط می‌شود.

این خدا نیست که قوم خود را رها می‌کند. این خدا نیست که در وعده‌های عهد خود شکست می‌خورد. این اسرائیل است که با گوش ندادن یا اطاعت نکردن از خداوند، در عهد خود شکست خورده است.

ما در طراحی و ساختار ادبی ارمیا ۲۶-۴۵ می‌بینیم که ارمیا ۳۷-۳۹ ارتباط نزدیکی با متنی دارد که دفعه قبل در بررسی کردیم. هر دوی آنها به روزهای پایانی یهودا به عنوان یک ملت می‌پردازند. آنها به زمان صدقیا ۲۹-۲۷ می‌پردازند و به واکنش‌های متنوعی که مردم به پیام ارمیا دارند، تسلیم شدن در برابر بابلی‌ها، تبعیدی که قرار است ۷۰ سال طول بکشد، و اینکه خدا از بابلی‌ها به عنوان ابزاری برای داوری استفاده می‌کند، می‌پردازند.

از بسیاری جهات، این یک پیام براندازانه بود. این ایده که خداوند کنترل یهودا را به این بابلی‌های بت‌پرست داده است و پیامبران دروغین صلح، کسانی بودند که به ویژه با این پیام مخالفت می‌کردند. ما در ارمیا ۲۷-۲۹ کل مسئله‌ی اختلاف نبوی و اینکه چقدر واقعی بود را دیدیم.

ما تقریباً این فرصت را داریم که خود را در خیابان‌های اورشلیم در روزهای پایانی یهودا به عنوان یک ملت قرار دهیم و خود را در ذهن مردم قرار دهیم. چه کسی اینجا حقیقت را به ما می‌گوید؟ حال، این مشکل، پیامبران دروغین و درگیری‌های نبوی و درگیر شدن در این نوع مسائل نه تنها در کتاب ارمیا یافت می‌شود بلکه به طور خلاصه در کتاب میکاه نبی نیز برای ما منعکس شده است. من می‌خواستم در اینجا به چند آیه به عنوان پیگیری آنچه دفعه قبل در مورد آن صحبت کردیم، اشاره کنم.

به یاد داشته باشید، میکاه یک قرن قبل از ارمیا موعظه می‌کرد. او اعلام کرد که شهر اورشلیم قرار است نابود شود و ارمیا ۲۶ به طور خاص می‌گوید که موعظه‌های میکاه و آن هشدارها در مورد نابودی اورشلیم

بود که انگیزه توبه حزقیا را ایجاد کرد. خب، همانطور که میکاه آن پیام را موعظه می کرد و داوری قریب الوقوع را اعلام و اعلام می کرد، او نیز مانند ارمیا با مخالفت روبرو شد.

باز هم، توسط پیامبران صلح که دیدگاه ناقصی نسبت به عهد داشتند، مبنی بر اینکه خدا از اسرائیل محافظت خواهد کرد، آنها قوم برگزیده او هستند، هیچ آسیبی نمی تواند به آنها برسد، خدا از خانه خود مراقبت خواهد کرد، خدا از پادشاه داوود محافظت خواهد کرد، و بنابراین پاسخ آنها به میکاه در حالی که موعظه می کند، اورشلیم با خاک یکسان خواهد شد، به تلی از آوار تبدیل خواهد شد، آنها این چیزها را گفتند. موعظه نکنید، آنها اینگونه موعظه می کنند. نباید چنین چیزهایی را موعظه کرد.

رسوایی ما را فرا نخواهد گرفت. آیا باید گفت ای خاندان یعقوب، آیا خداوند بی صبر شده است؟ آیا اینها اعمال اوست؟ می دانید، و آنها می گفتند، ببینید، می دانید، نباید اینگونه موعظه کنید. چرا خدا باید قوم خود را داوری کند؟ سپس، در آیه ۱۱، میکاه به این فکر می کند که مردم چگونه به آن واکنش نشان داده اند و چگونه می خواهند پیام های صلح را به جای پیام های داوری بشنوند. او به آنها می گوید، اگر مردی برود و باد و دروغ بگوید و بگوید: من برای شما از شراب و نوشیدنی های قوی موعظه خواهم کرد، او فقط واعظ این قوم خواهد بود.

بین، تو نمی خواهی پیام های قضاوت من رو بشنوی، اما اگه کسی از راه برسه و بگه خدا بهت کلی آجو و شراب میده که بنوشی، و قراره انواع لذتها و رفاه رو تجربه کنی، اون همون کسیه که دوست داری حرفاشو بشنوی. اما بهت هشدار میدم، این جور آدمها فقط دارن بهت دروغ میگن و حرف مفت میزنن. من دارم حقیقتو بهت میگم.

در فصل ۳، آیات ۵ و ۶، میکاه درباره پیامبران دروغین صحبت می کند. او می گوید: «خداوند درباره پیامبرانی که قوم مرا گمراه می کنند و فریاد صلح سر می دهند، چنین می گوید.» بنابراین، او با همان نوع پیامبرانی که ارمیا داشت، روبرو است که می گفتند صلح، صلح. آنها وقتی چیزی برای خوردن دارند، صلح می گویند، اما علیه کسی که چیزی در دهانشان نمی گذارد، اعلام جنگ می کنند.

بنابراین، آنها نه تنها وعده های پوچ صلح می دهند، بلکه اگر بهای مناسب را به آنها بپردازید، آنچه را که می خواهید به شما می گویند. آنها به شما وعده های صلح می دهند، اما اگر به آنها هدیه عشق خوبی ندهید، شما را به داوری خواهند کشاند. بنابراین، میکاه با پیامبران دروغین دست و پنجه نرم می کرد و در نهایت، حزقیا انتخاب درستی کرد تا به خدا پاسخ دهد، به هشدارهای داوری گوش دهد و این چیزها را جدی بگیرد، و اورشلیم تا حدودی به همین دلیل در سال ۷۰۱ میلادی از گزند دشمنان در امان ماند.

ارمیا، در فصل های ۳۷ تا ۳۹، موعظه می کند که خدا اورشلیم را ویران خواهد کرد. صدقیا به شیوهی درست پاسخ نخواهد داد، و اولین چیزی که در فصل ۳۷، ۱-۲ می خوانیم، که مقدمه ای بر این بخش است یک بیانیه ی خلاصه ی مهم برای کل ارمیا ۲۶-۴۵، این را می گوید: صدقیا، پسر یوشیا، که نبوکدنصر، پادشاه بابل، او را در سرزمین یهودا به پادشاهی منصوب کرد، به جای کونیا یا یهوایکین، پسر یهوایقیم، سلطنت کرد، اما نه او، نه بندگان، و نه مردم سرزمین به سخنان خداوند که از طریق ارمیا نبی گفته شده بود، گوش ندادند. خب، پس چرا ویرانی اورشلیم که در فصل ۳۹ برای ما شرح داده شده است، در انتهای کتاب ارمیا در فصل ۵۲ نیز برای ما بازگو شده است؟ چرا این اتفاق افتاد؟ زیرا پادشاه و مردم به کلام خداوند گوش ندادند.

آنچه در ارمیا ۳۷-۳۹ می بینیم، که به روایتی منتهی می شود که در آن سقوط واقعی شهر را داریم، این است که ما پنج قسمت جداگانه داریم که به واکنش به پیام ارمیا در مورد چگونگی تسلیم شدن در برابر بابل می پردازد. بسیار خوب، در ۲۷-۲۹، ارمیا سه بار تکرار کرد: تسلیم بابل شوید، به اقتدار او تسلیم شوید، به

پیامبرانی که سعی در فریب شما دارند گوش ندهید. به همین ترتیب، قسمت‌های مختلفی خواهیم داشت که ارمیا در مورد لزوم تسلیم شدن در برابر بابلی‌ها و نوع پاسخی که دریافت می‌کند صحبت خواهد کرد.

خب، حالا طرح کلی این موضوع در این پنج قسمت نیز از یک الگوی خاص پیروی خواهد کرد. ما دوباره یک در کنار هم قرار B و A الگو خواهیم داشت، که در آن نوعی قاب‌بندی وجود دارد، جایی که عناصر در فصل ۳۷، آیات ۳-۵ داریم، جایی که پادشاه صدقیا با ارمیا در تعامل است و A گرفته‌اند. ما یک عنصر پاسخ او به پیامی مبنی بر اینکه آنها باید تسلیم بابلی‌ها شوند.

در فصل ۳۷، آیات ۶-۱۰، عنصر B را داریم که در آن مقامات نظامی تحت فرمان صدقیا و واکنش آنها به ارمیا را داریم. در فصل ۳۷، با بازگشت به عنصر الف، داستانی از تعامل ارمیا با پادشاه صدقیا داریم. سپس عنصر B بعدی، دوباره، مقامات نظامی در فصل ۳۸، آیات ۱-۱۲، و واکنش آنها به پیام ارمیا و خصومت آنها با این پیامی که ارمیا موعظه می‌کند و به باور آنها تلاش جنگی را کاهش می‌دهد و مانع مقاومت آنها در برابر بابل می‌شود، را داریم.

را داریم که در آن ارمیا با پادشاه A و سرانجام، در پایان فصل ۳۷، از آیات ۱۷ تا پایان فصل، دوباره عنصر B با مقایسه تعاملات مختلف ارمیا با پادشاه و مقامات، ABABA صدقیا تعامل دارد. بنابراین، در این سلطنتی، دوباره شاهد نوعی توازی روایی هستیم که به ما کمک می‌کند نمونه‌های مکرر پاسخ به کلام خداوند را ببینیم. همچنین در فصل‌های ۳۷-۳۹ توازی روایی داریم به این معنا که پاسخ نافرمانی صدقیا در کنار پاسخ نافرمانی قبلی یهوایقیم در فصل ۳۶ نیز قرار می‌گیرد.

و یهوایقیم پادشاهی بود که از سال ۶۰۹ تا ۵۹۷ سلطنت کرد. او به کلام خداوند گوش نداد. در واقع، وقتی کلام خداوند به او رسید، خشمگین و خصمانه شد.

او در فصل ۲۶ اوریا را کشت. او طومار پیشگویی‌های ارمیا را در فصل ۳۶ پاره کرد. حال، پاسخ‌های صدقیا، فصل‌های ۳۷-۳۹، درست در کنار آن قرار گرفته‌اند.

و صدقیا پادشاه روزهای آخر از سال ۵۹۷ تا ۵۸۶ است. نه او، نه قومش و نه ملازمانش، آنها هم به کلام خداوند گوش ندادند. بنابراین، در هر بازه زمانی که به آن نگاه می‌کنید، هر دوره زمانی از خدمت ارمیا را که در نظر می‌گیرید، رهبران و مقامات و مردم به کلام خداوند گوش ندادند.

صدقیا به اندازه یهوایقیم مستحق داوری خداست. حال، این کمی تعجب‌آور است زیرا وقتی این دو نفر را با هم مقایسه می‌کنید، آنها بسیار متفاوت به نظر می‌رسند. یهوایقیم هر زمان که با کلام خداوند روبرو می‌شود، عصبانی می‌شود و خشونت می‌کند.

او از خدا نمی‌ترسد. به نظر می‌رسد که او اصلاً هیچ احترامی برای کلام نبوی قائل نیست. هیچ ترسی از عواقبی که ممکن است رخ دهد، ندارد.

هیچ وقت پیش نمی‌آید که یهوایقیم و ارمیا با هم ملاقات کنند، چون رابطه‌شان خیلی بی‌ثبات است. رابطه‌ی بین این دو نفر خیلی پرتنش است. ارمیا نمی‌تواند در حضور پادشاه باشد، چون اگر باشد، پادشاه او را دستگیر می‌کند و همان کاری را که با اوریا کرد با او هم می‌کند و او را به قتل می‌رساند.

از سوی دیگر، وقتی به صدقیا می‌رسیم، با فردی بسیار متفاوت روبرو هستیم. ما یک پیامبر یا پادشاهی داریم که دائماً با پیامبر در تعامل است. پیام‌هایی وجود دارد که ارمیا در آنها با صدقیا صحبت می‌کند.

آنها با یکدیگر گفتگو می‌کنند. صدقیا دائماً از او می‌پرسد، آیا کلامی از جانب خداوند آمده است؟ و هر بار که از او می‌پرسد، آیا کلامی از جانب خداوند آمده است؟ پیام اساساً یکسان است. اما ما او را در اینجا سه بار مختلف داریم.

آیا از جانب خداوند سخنی گفته شده است؟ اما ما پیش از این در کتاب، شاهد تعامل ارمیا و صدقیا با یکدیگر بوده‌ایم. فصل ۲۱، آیات ۴-۱۰. صدقیا به ارمیا می‌گوید، آیا برای ما دعا می‌کنی؟ تا خداوند نجات را نازل کند.

فصل ۳۲، آیات ۱-۵. باز هم، پیام ارمیا. اگر پادشاه تسلیم نشود، این اتفاقی است که برایش خواهد افتاد.

فصل ۳۴، آیات ۱-۷. بار دیگر صدقیا می‌گوید، آیا کلامی از جانب خداوند در مورد آنچه قرار است اتفاق بیفتد، وجود دارد؟ و کلام خداوند هر بار یکسان است. حال، فصل ۳۴ جالب است زیرا به نظر می‌رسد که ارمیا پاسخ مثبت‌تری به صدقیا می‌دهد.

تو می‌توانی در آرامش بمیری، و به نظر می‌رسد که اوضاع برای صدقیا خوب پیش خواهد رفت. حال، برخی از محققان منتقد به این موضوع پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند ویراستاران و ویراستاران مختلفی را که این پاسخ‌های مختلف به صدقیا را نوشته‌اند، از هم جدا کنند. اما چیزی که فکر می‌کنم در حال وقوع است این است که بر اساس نحوه واکنش صدقیا به کلام خداوند، احتمال نتایج متفاوتی وجود دارد.

می‌بینید، با وجود اینکه یهودا واقعاً از خط قرمز عبور کرده است، با وجود اینکه خدا تمام این مهلت‌های متغیر را داشته و در نهایت، آنها به نقطه‌ای از داوری برگشت‌ناپذیر رسیده‌اند، خدا هنوز به صدقیا این فرصت را می‌دهد که اگر به پیام ارمیا پاسخ دهد و تسلیم شود، جانش نجات خواهد یافت و اوضاع برای او بسیار بهتر از آنچه که واقعاً بود، خواهد شد. ارمیا در فصل ۳۴ می‌گوید، تو در آرامش خواهی مرد. وقتی به آنچه در فصل ۳۹ برای صدقیا اتفاق می‌افتد نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که او با نحوه پاسخ به کلام خدا، فرصت این نتیجه مثبت را از دست داد.

حالا صدقیا دائماً این جلسات را با پادشاه دارد. او با یهوایقیم فرق دارد. او عصبانی نمی‌شود.

او جان پادشاه یا پیامبر را تهدید نمی‌کند. او اغلب کارهایی انجام می‌دهد که به نوعی به پیامبر کمک می‌کند تا حدودی به این دلیل که صدقیا به اندازه ارمیا از مقامات می‌ترسد، اما در نهایت، او به اندازه یهوایقیم نافرمان است. و فرقی نمی‌کند که کسی نسبت به کلام خدا سرکش و خصمانه و خشمگین باشد یا فقط بی‌تفاوت و از اجرای آنچه خدا به او می‌گوید بترسد. در نهایت، این نافرمانی است.

چه کسی با عصبانیت انجیل را رد کند و بگوید، من نمی‌خواهم این را بشنوم، از من دور شو، یا کسی مودبانه آن را بشنود و سپس آنچه را که می‌گوید نادیده بگیرد، هر دو تحت محکومیت خدا قرار دارند. و من فکر می‌کنم این واقعاً همان چیزی است که شما در روایت موازی در پنل دوم اینجا می‌بینید، این است که نافرمانی صدقیا با نافرمانی یهوایقیم موازی است. در نهایت، آنها در یک وضعیت هستند.

باشه؟ خیلی خب، پس بیایید به این پنج قسمت نگاه کنیم. فصل ۳۷، آیات ۳ تا ۵. صدقیا این را در آیه ۳ می‌گوید. او می‌گوید، لطفاً برای ما نزد خداوند، خدای ما، دعا کنید. بسیار خب، پس شروع کنفرانس از اینجا شروع می‌شود.

ما به دعا نیاز داریم. خب، یادتان هست که خدا در فصل‌های ۷، ۱۱، ۱۴ و ۱۵ به ارمیا چه گفت؟ برای این قوم دعا نکنید. و بنابراین، پیامبر در نهایت قادر نخواهد بود کاری را که پادشاه از او می‌خواهد انجام دهد.

خب؟ حالا، پادشاه دقیقاً از ارمیا چه چیزی می‌خواهد که دعا کند؟ آیا او از ارمیا می‌خواهد که دعا کند خداوند به من حکمت بدهد تا از او اطاعت کنم و قدرت و شجاعت بدهد تا آنچه را که خدا به من می‌گوید انجام دهم؟ خب، این دقیقاً همان چیزی نیست که او دعا می‌کند. ما در فصل ۲۱، آیه ۲ می‌آموزیم که ممکن است صرفاً روایتی موازی از همان رویدادی باشد که در فصل ۳۷ می‌خوانیم. در اینجا چیزی است که او در واقع از خدا می‌خواهد انجام دهد.

از خداوند برای ما طلب کمک کنید، زیرا نبوکدنصر، پادشاه بابل، علیه ما جنگ می‌کند. شاید خداوند مطابق تمام کارهای شگفت‌انگیز خود با ما رفتار کند و او را از ما دور کند. بنابراین، او شجاعت و صلابت اخلاقی برای انجام آنچه خدا از او می‌خواهد را درخواست نمی‌کند.

او از خدا می‌خواهد که او را از این وضعیت نجات دهد. وقتی به ۳۷ و مواجهه‌ای که در آن قسمت وجود دارد برمی‌گردیم، ارمیا برای او دعا نمی‌کند. او قرار نیست فرصتی را برایش فراهم کند که خدا او را از این وضعیت نجات دهد.

او به او خواهد گفت که وضعیت ناامیدکننده است. من این را بارها مطرح کرده‌ام و قول می‌دهم که این احتمالاً آخرین باری است که به آن اشاره می‌کنم، اما هر وقت این داستان‌ها را در مورد سقوط قریب‌الوقوع اورشلیم می‌شنویم، همیشه اتفاقی که برای حزقیا و شهر اورشلیم در سال ۷۰۱ قبل از میلاد افتاد را به یاد داریم. این هنوز هم طنین‌انداز است و خیلی وقت پیش نبوده است.

این یک رهایی معجزه‌آسا بود. خدا در ساعت یازدهم وارد عمل شده بود. این امر سنت‌هایی را که مردم یهودا در مورد اورشلیم داشتند، مبنی بر اینکه خدا همیشه از شهر محافظت خواهد کرد، تحقق بخشید، تأیید کرد و به نوعی، اعتبار بخشید.

و بنابراین، وقتی حزقیا این رهایی را تجربه کرد، چیزی که صدقیا هنگام دعا درخواست می‌کند، شاید خداوند منصرف شود، شاید خداوند ما را رهایی دهد، او درخواست می‌کند که شاید خدا برای ما رهایی حزقیا را انجام دهد. حال، ما با تعامل ارمیا با یهوایاقیم دیدیم که این اتفاق نخواهد افتاد زیرا پادشاه یهوایاقیم، تو حزقیا نیستی، تو یوشیا نیستی، داوری تو فرا خواهد رسید. اما ما به این احتمال برمی‌گردیم.

ما اینجا یک پادشاه جدید داریم. پادشاهی داریم که حداقل حاضر است پیامبر را دعوت کند و حرف‌هایش را بشنود. شاید این احتمال وجود داشته باشد که خدا نجاتی را به ارمغان بیاورد.

. حزقیایا را تجربه کنیم. خب، گوش کنید که خدا قرار است به پیامبر یا به پادشاه و مقامات چه بگوید. بنابراین، تا حدودی، چیزی که صدقیا را ترغیب کرد تا نزد ارمیا بیاید و از او بخواهد برایش دعا کند این بود. که یک تغییر مثبت در وقایع رخ داده بود.

مصری‌ها پیشروی کرده بودند و به یهودا پیشنهاد کمک می‌دادند، زیرا نمی‌خواستند بابلی‌ها به قلمروشان تجاوز کنند. آنها می‌دانستند که اگر بابلی‌ها در نهایت یهودا را تصرف کنند، این امر آنها را به حمله به سرزمین ما نزدیک‌تر می‌کند. بنابراین، آنها در تلاشند تا به یهودا کمک کنند تا جلوی این کار را بگیرد.

صدقیا به این اتحاد با مصر به عنوان چیزی که احتمالاً او را نجات خواهد داد، اعتماد دارد. ارمیا می‌آید و هرگونه راه‌حل امیدوارکننده‌ی ممکن برای این موضوع را کاملاً از بین می‌برد. مصریان به شما کمی نخواهند کرد.

مداخله نظامی آنها در این وضعیت، اوضاع را تغییر نخواهد داد. در واقع، اگر ارتش شما پیشروی می‌کرد و کلدانی‌ها، مردم زخمی که در کلدانی‌ها باقی مانده بودند را شکست می‌داد، آنها هنوز هم می‌توانستند این شهر را تصرف کنند. به یاد داشته باشید که چگونه داوود با گروه کوچکی از مردم که به نوعی مخفیانه وارد شهر شده بودند، وارد شد و در نهایت اورشلیم را تصرف کرد.

هی، کلدانی‌ها این کار را خواهند کرد. هیچ راه فراری از این نیست. حتی اگر بتوانید یک پیروزی نظامی بزرگ داشته باشید، این کار جواب نخواهد داد.

خب، این یه جورایی ارمیا رو به چالش می‌کشه. بیایید ارمیا و اشعیا رو به عنوان یه پیامبر مقایسه کنیم. اشعیا، خداوند قراره این شهر رو نجات بده.

سنحاریب و لشکریانش حتی یک تیر هم به سمت این شهر شلیک نمی‌کردند. مطمئنم پادشاه با خودش فکر می‌کرد، چرا نمی‌توانیم یکی از آن پیامبران از دوران خوب گذشته مثل اشعیا را داشته باشیم؟ می‌دانید، به نظر می‌رسد ارمیا آدم کم‌اهمیت‌تری است. اشعیا آنقدر با خدا صمیمی است که می‌تواند رهایی خداوند را تضمین کند.

ما به نوعی یک پیامبر درجه دو داریم که تنها چیزی که می‌تواند به ما بگوید قضاوت است. پیت دایموند مطالعات بینامتنی جالبی در مورد این بخش از ارمیا ارائه داده است. یکی از چیزهایی که او متوجه شد این است که قطعاً برخی ارتباطات بینامتنی بین داستان اشعیا و حزقیا و سپس ارمیا و صدقیا وجود دارد.

و نکته جالب اینجاست که ارمیا قطعاً شبیه یک پیامبر کم‌اهمیت‌تر به نظر می‌رسد. در واقع، چیزی که دایموند می‌خواهد نشان دهد این است که اگر به داستان اشعیا و حزقیا برگردید، فردی که در آن داستان بیشترین شباهت را به ارمیا دارد، ریشاقه، بت‌پرست آشوری، فرمانده ارتش آشور است که به پادشاه یهودا می‌گوید، مقاومت در برابر ارتش ما برای شما بی‌فایده است. بنابراین اگر قرار است مقایسه‌ای بین متنی بین اشعیا و ارمیا انجام دهیم، ارمیا شبیه اشعیا نیست.

ارمیا بیشتر شبیه ریشاقی بت‌پرست، فرمانده ارتش آشور، است که به مردم یهودا می‌گوید، ببینید، این ناامیدکننده است. هیچ راهی وجود ندارد که شما هرگز از ارتش ما نجات پیدا کنید. در واقع، به این متن از اشعیا ۳۷: ۴-۹ گوش دهید و آن را با آنچه که همین الان از ارمیا شنیدیم که به پادشاه صدقیا گفت، مقایسه کنید.

ببین، حتی اگر بابلی‌ها را شکست بدهی، حتی اگر مصری‌ها بیایند و به تو کمک کنند، زخمی‌های ارتش بابلی که در بیمارستان هستند، آنها کسانی هستند که می‌توانند بیایند و شهر را بسوزانند. به آنچه ریشاقه می‌گوید گوش کن، و آن در فصل ۳۶، آیات ۴-۹ آمده است. این را به حزقیا بگو، پادشاه بزرگ، پادشاه آشور، چنین می‌گوید، این اعتماد خود را بر چه چیزی استوار می‌کنی؟ تو می‌دانی که شهر اورشلیم محافظت خواهد شد.

آیا فکر می‌کنید که کلمات، استراتژی و قدرت جنگ هستند؟ اکنون به چه کسی اعتماد دارید که علیه من شورش کرده‌اید؟ اینک، شما به مصر اعتماد دارید. حزقیا همان کاری را انجام داده بود که صدقیا انجام می‌داد. او با مصر متحد شده بود و فکر می‌کرد که کمک نظامی مصریان به او کمک خواهد کرد.

این کمکی نخواهد کرد. ارمیا همان چیزی را می‌گوید که ریشاقی در فصل ۳۷ ارمیا می‌گوید. ریشاقی همچنین می‌گوید مصر فقط یک نی شکسته عصا است که دست هر مردی را که به آن تکیه دهد، سوراخ خواهد کرد.

چنین است فرعون، پادشاه مصر، برای همه کسانی که به او توکل می کنند، پس شما به این ارتش که قرار است به شما کمک کند، اعتماد می کنید. آنها کمکی نخواهند کرد.

و فرعون مثل نی شکسته ای خواهد بود که دستت را سوراخ می کند. او تو را نجات نخواهد داد. او در ادامه «در آیه ۸ می گوید:» بیا، با سرورم، پادشاه آشور، شرط ببند

من به تو دو هزار اسب می دهم. اگر می توانی سوارکارانی بر آنها گماردی، چگونه می توانی حتی یک سردار از، کوچکترین بندگان آقا،یم را دفع کنی، در حالی که به مصر برای اربابها و سواران توکل می کنی؟ علاوه بر این من بدون اجازه خداوند به این سرزمین آمده ام تا آن را نابود کنم. آیا بدون اجازه خداوند به این سرزمین آمده ام تا آن را نابود کنم؟ خداوند به من گفته است، به این سرزمین برو و آن را نابود کن.

بسیار خوب؟ بنابراین، از هر نظر، اگر قرار باشد مقایسه ای بین متنی بین اشعیا و ارمیا و حزقیا و صدقیا انجام دهید، ارمیا خیلی خوب به نظر نمی رسد. او شبیه ریشاقه آشوری است. برای نجات خود به خداوند توکل نکنید.

ارمیا می گوید، ببینید، حتی اگر ارتش را شکست دهید، حتی اگر کلدانی ها را شکست دهید، زخمی های بیمارستان باز هم شما را شکست خواهند داد. ریشاقه، فرمانده آشوری، آنها را مسخره می کند و می گوید، ببینید، بیایید این را به یک جنگ عادلانه تبدیل کنیم. من به شما دو هزار اسب می دهم.

تو حتی ارتش کافی برای سوار کردن افراد روی اسبها نداری. من اینجا به تو کمک می کنم. حتی در آن صورت، من باز هم تو را شکست خواهم داد.

ریشاقی می گوید، ببین، من به قدرت خودم به اینجا نیامده ام. خداوند مرا فرستاده تا بیایم و این قوم را شکست دهم. ارمیا می گوید خداوند کسی است که ارتش بابل را برانگیخته است.

خداوند کسی است که اورشلیم را به دست نبوکدنصر پادشاه خواهد داد. می دانید، از هر نظر ممکن، تنها کسی که در اینجا شبیه ارمیا است، اشعیا نیست. او یک پیامبر واقعی خدا نیست.

او شبیه فرمانده آشوری است. و درست مانند آن بت پرست که گفت، به خداوند برای رهایی خود اعتماد نکنید، تقریباً به نظر می رسد که ارمیا نیز همین را می گوید. اما نکته ای جالب و کلیدی این بینامتنی است که مشکل، پیامبر نیست.

مشکل این نیست که ارمیا پیامبری کم اهمیت تر از اشعیا است. مشکل این نیست که، می دانید، ارمیا الهیات یک فرمانده بت پرست را به اشتراک می گذارد. مشکل این است که در زندگی صدقیا واکنشی مشابه واکنش حزقیا وجود نخواهد داشت.

و بنابراین، هیچ رهایی ای نمی تواند وجود داشته باشد. هیچ ارتشی نمی تواند در ساعت یازدهم برای نجات لشکرکشی کند، زیرا در اینجا هیچ پاسخ ایمانی از صدقیا دیده نمی شود. بنابراین، بینامتنی که به نظر می رسد رسالت ارمیا را کم اهمیت جلوه می دهد، دوباره همان نکته ای را مطرح می کند که ارمیا پیش از این به یهوایقیم بود. گفته بود.

یهویاقیم، تو حزقیا نیستی. پیامبر حالا همین را به صدقیا می گوید. ببین، هیچ پاسخی داده نشده، هیچ توبه ای نشده، بنابراین، خدا نمی تواند نجات را بیاورد.

خب، این چه واکنشی از صدقیا دریافت می‌کند؟ هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او هرگز به شیوه‌ای مثبت خود را در B پاسخ دهد. در واقع، آنچه اتفاق می‌افتد این است که اکنون ما مداخله افسران نظامی در عنصر فصل ۳۷، آیات ۱۱ و بعد از آن داریم. حال، هنگامی که ارتش کلدانی با نزدیک شدن ارتش فرعون از اورشلیم عقب‌نشینی کرد، ارمیا از اورشلیم عازم سرزمین بنیامین شد تا سهم خود را در آنجا در میان مردم دریافت کند، احتمالاً مربوط به خرید زمینی است که او در فصل ۳۲ انجام داده بود.

اما وقتی او آماده می‌شود که شهر را ترک کند، نوشته شده که گروهی از مقامات نظامی او را دستگیر کرده‌اند. و من این بار قرار نیست مثل یکی از ویدیوهای قبلی اسمشان را بخوانم و آنها را قتل عام و سلاخی کنم. اما این چیزی است که به آنها می‌گویند.

آنها ارمیا را گرفتند و گفتند: «تو به کلدانیان پناه می‌بری.» این دقیقاً همان چیزی است که ما در مورد تو فکر می‌کنیم. تو یک خائن هستی.

و تمام این پیام و تمام این ایده که ما باید تسلیم بابلی‌ها شویم، شما برای فرار به آنها می‌پیوندید. و به نوعی فکر می‌کنید که آنها از خلاص شدن از شر او خوشحال می‌شوند، اما آنها او را به فرار متهم می‌کنند، و ارمیا می‌گوید که این دروغ است. من به کلدانیان نمی‌پیوندم.

اما آنها گوش ندادند. آنها ارمیا را دستگیر کردند. او را زندانی کردند.

آنها او را زدند. بنابراین، عنصر الف پاسخ پادشاه است. او نمی‌تواند حرف ارمیا را بپذیرد.

او از این می‌ترسد. سپس، در باب‌های ۳۷ آیات ۱۱ تا ۱۵، بخش ب، قسمتی را داریم که ارمیا با افسران نظامی تعامل دارد. آنها خصمانه رفتار می‌کنند.

آنها عصبانی هستند. آنها ارمیا را به خیانت متهم می‌کنند. و در نتیجه، او را کتک زده و به زندان می‌اندازند.

قسمت بعدی، دوباره، قرار است ارمیا به صدقیا تکرار کند که شما باید تسلیم A. حالا، برگردیم به عنصر بابلی‌ها شوید، فصل ۳۷، آیات ۱۶ تا ۲۱. ارمیا به زندان می‌افتد.

او روزهای زیادی آنجا می‌ماند. و این اتفاق است که در آیه ۱۷ می‌افتد. ما قبلاً این را دیده‌ایم.

صدقیا پادشاه او را احضار کرد و به حضور پذیرفت، و سپس پادشاه مخفیانه در خانه‌اش از او پرسید و گفت، آیا از جانب خداوند پیامی رسیده است؟ من هنوز دیدگاه خدا را در این مورد نشنیده‌ام. آیا از جانب خداوند پیامی رسیده است؟ پاسخ ارمیا باید این می‌بود، بله، شما قبلاً بارها آن را شنیده‌اید. اما ارمیا می‌گوید، بله، پیام آمده است.

تو به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد. ارمیا همچنین به صدقیا گفت، من چه بدی به تو یا بندگانت یا قوم تو کرده‌ام که مرا به زندان انداخته‌ای؟ و آیه ۱۹، پیامبران تو کجا هستند که برای تو پیشگویی کردند که پادشاه بابل علیه تو و علیه این سرزمین نخواهد آمد؟ بنابراین، ما به نزاع نبوی برمی‌گردیم. ببین، اگر آن افراد درست می‌گفتند، چرا با آنها صحبت نمی‌کنی؟ آیا کلامی از جانب خداوند وجود دارد؟ تنها نکته، باز هم، این است که هیچ پاسخی وجود ندارد؛ صدقیا قرار نیست از کلام خداوند پیروی کند.

تنها کاری که او اینجا انجام می‌دهد این است که به ارمیا زندان مناسب‌تری برای ماندن می‌دهد. به جای سیاه‌چالی که افسران نظامی او را در آن قرار داده‌اند، گفته می‌شود که ارمیا در حیاط نگهبانان زندانی خواهد شد و شرایط مناسب‌تری به او داده می‌شود. همچنین به او یک قرص نان داده می‌شود.

اما می‌دانید، این کافی نیست. فقط مراقبت از پیامبر و حفظ جان او نیست. اگر او واقعاً می‌خواهد به آنچه خدا در اینجا می‌گوید گوش دهد، باید به آن عمل کند و اطاعت کند.

اما این تصور که او مخفیانه می‌آید، پرس‌وجو می‌کند، او به اندازه ارمیا از این افسران نظامی و کاری که ممکن است با او بکنند، می‌ترسد. بنابراین، ما این عنصر الف را داشته‌ایم، پادشاه با پیامبر ملاقات می‌کند. ما عنصر ب را داریم، افسران نظامی با پیامبر ملاقات می‌کنند، او را زندانی می‌کنند و او را به خائن بودن متهم می‌کنند.

سپس به پادشاه برمی‌گردیم، و در فصل ۳۸، آیات ۱-۱۳، قسمت بعدی، به تعامل ارمیا با افسران نظامی برمی‌گردیم. و باز هم، واکنش افسران خشم خواهد بود. آنها خواهند گفت، چرا مدام این پیام را موعظه می‌کنید که هر که در این شهر بماند، با شمشیر کشته خواهد شد؟ آنها این را برای پادشاه می‌آورند.

در آیه ۴، این مرد دارد دست سربازانی را که در شهر مانده‌اند، سست می‌کند. همین عبارت در نامه‌های لاکیش نیز یافت می‌شود، جایی که افسران نظامی درباره تضعیف روحیه سربازان بحث می‌کنند و آیه درباره سست شدن دست‌هایشان صحبت می‌کند. آنها دلسرد شده‌اند.

آنها نمی‌خواهند به جنگ ادامه دهند. و می‌گویند پیام ارمیا مستقیماً دلیل این امر است. بنابراین در نتیجه‌ی این، کاری که باید انجام دهیم این است که باید از شر ارمیا خلاص شویم، و آنها او را به درون یک چاه می‌اندازند.

صدقیاء، به عنوان رهبری ضعیف، مردد و مردد، از این افسران و فرماندهان می‌ترسد و می‌گوید: «ببینید، او در دستان شماسست، زیرا پادشاه نمی‌تواند علیه شما کاری انجام دهد.» پس، آنها ارمیا را گرفتند و او را به چاه انداختند. و او را آنجا رها کردند تا بمیرد.

تنها مداخله‌ی افسری به نام عبدملک، یک خارجی، است که به پادشاه می‌گوید ما نمی‌توانیم این شر بزرگ را انجام دهیم. او فرستاده‌ی خداست، و این خارجی، این اتیوپیایی، پادشاه را متقاعد می‌کند که ارمیا را از چاه نجات دهد. کمی بیشتر در مورد عبدملک صحبت خواهیم کرد.

اما به واکنش افسران توجه کنید. و ما مدام در حال رفت و آمد هستیم، تردید صدقیاء، خشم افسران. این موضوع در یک رویارویی دیگر بین ارمیا و پادشاه خود را نشان خواهد داد.

فقط چند نکته را اینجا ذکر می‌کنم. فصل ۳۸، آیه ۱۴: صدقیاء پادشاه، ارمیا نبی را احضار کرد و او را در ورودی سوم معبد خداوند پذیرفت.

او قرار است لحظه خود را در معبد خداوند داشته باشد، همانطور که یهوایقیم در فصل‌های ۳۶ و ۲۶ «انجام داد. پادشاه به ارمیا گفت:» من از تو سؤالی می‌پرسم. چیزی را از من پنهان نکن

و چیزی را از پادشاه پنهان نکرده است، اما دوباره استعلام خواهد کرد. آیا از جانب خداوند پیامی دارید؟ و من فقط می‌خواهم چند نکته خاص را در اینجا ذکر کنم. همانطور که به آیات ۱۷ و ۱۸ می‌رسیم، این کلام خداوند است.

تو می دانی چیست. تسلیم بابلی ها شو تا نجات یابی. اگر تسلیم مأموران پادشاه بابل شوی، جان نجات خواهد یافت و شهر به آتش کشیده نخواهد شد و خانهات سالم خواهد ماند.

اینجا یک وضعیت «اگر-آنگاه» در جریان است. شما این شانس را دارید که از عذاب خدا در امان باشید. اما اگر تسلیم مأموران پادشاه بابل نشوید، این شهر به دست کلدانیان خواهد افتاد.

بنابراین، انتخاب با شماست. پیام تغییر نکرده است. این دقیقاً همان چیزی است که بارها و بارها از پیامبر شنیده ایم.

سه بار جداگانه در باب های ۳۷ و ۳۸. باز هم، این ما را به یاد باب ۲۷ می اندازد، سه بار جداگانه، تسلیم پادشاه بابل شدن در برابر این گروه های مختلف. واضح است که در اینجا یک تشابه وجود دارد.

در نهایت، در آیه ۱۹، از صدقیا پادشاه توضیحی دریافت می کنیم که دقیقاً چه چیزی مانع از اطاعت او از کلام خداوند می شود. و این چیزی است که صدقیا می گوید: من از یهودیانی که به کلدانیان پیوسته اند می ترسم، مبادا به دست آنها تسلیم شوم و آنها با من بی رحمانه رفتار کنند.

بین، من از این آدم هایی که گروگان گرفته شده و به بابل تبعید شده اند می ترسم، یا شاید از آدم هایی که به بابلی ها پیوسته اند. آنها مرا برای تمام اتفاقاتی که می افتد سرزنش خواهند کرد. و اگر من با اینها زندانی شوم، یکی نصف شب به دادم خواهد رسید.

بنابراین، او ترسیده است. بنابراین، در نهایت، ترس از انسانها است که او را از ترس و پاسخ درست به خدا باز می دارد. صدقیا بیشتر از اینکه از آنچه که اگر اسیر شود و به این زندانیان یهودی دیگر تحویل داده شود. برایش اتفاق بیفتد، بترسد، از آنچه که اگر به کلام خدا گوش ندهد برایش اتفاق خواهد افتاد، می ترسد.

و عواقب و فاجعه ای که وقتی به کلام خدا گوش ندهید، رخ خواهد داد، همیشه بسیار شدیدتر خواهد بود. اما او از انسانها می ترسد. او از آنچه قرار است برایش اتفاق بیفتد، می ترسد.

ارمیا سعی دارد بگوید، بین، باید بفهمی اگر به خدا گوش ندهی چه اتفاقی می افتد. و در نهایت، این آخرین جمله ای است که ارمیا قرار است به پادشاه بگوید. اما اگر از تسلیم شدن امتناع کنی، این رویایی است که خداوند به من نشان داده است.

اینک، تمام زنانی که در خانه پادشاه یهودا باقی مانده بودند، نزد مأموران پادشاه بابل برده می شدند و زنان می گفتند: «حالا بیایید به این سخنان گوش دهیم زیرا نکته مهمی در اینجا وجود دارد: دوستان مورد اعتماد شما، شما را فریب داده اند و بر شما غالب شده اند. اکنون که پاهایتان در گل فرو رفته است، از شما روی برگردانند.»

خیلی خب؟ خب، او تصویری از دستگیری صدقیا و زنان قصر را به تصویر می کشد که می گویند، صدقیا بین چه اتفاقی برایت افتاده است. دوستان، متحدان و افسران از تو روی برگردانده اند و پاهایت در گل فرو رفته است. حالا، جمله بندی دقیقاً همان نیست، اما نمی توانم جلوی خودم را بگیرم و وقتی می خوانم که افسران ارمیا را در گل می اندازند، چیزی به ذهنم نمی رسد، و در اوایل این فصل، در آیه ۶، آمده است که در مخزن آب آبی نبود، بلکه فقط گل بود و ارمیا در گل فرو رفت.

باشه، بد بود. شرایط بدی هم وجود داره. زندانی واقعی تو این داستان صدقیا هست.

او در وضعیت بسیار بدتری نسبت به ارمیا قرار داشت، به چاه انداخته شد و در گل و لای فرو رفت زیرا خدا در نهایت قول داده بود که او را نجات دهد. صدقیا در گل و لای فرو رفته است و کسی نخواهد بود که او را نجات دهد زیرا او به کلام خداوند گوش نداده است. ارمیا، وقتی شهر اورشلیم قرار است تصرف شود، ارمیا آزاد می‌شود.

صدقیا آزاد نخواهد شد، و مانند زندانی‌ای که در چاه انداخته شده باشد، پاهای صدقیا در گل فرو خواهد رفت. حالا به پایان فصل ۳۸ می‌رسیم، و آخرین کلماتی که صدقیا و ارمیا با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند این است که صدقیا روشن می‌کند که نمی‌خواهد ارمیا به کسی بگوید که در مورد چه چیزی صحبت کرده‌اند. اما. آیه آخر این فصل به نوعی به من به شکلی معنادار اشاره دارد.

می‌گوید، ارمیا تا روزی که اورشلیم فتح شد، در حیاط نگهبانان ماند. و ما این نوع خلاصه اظهارات در مورد زندانی بودن ارمیا را قبل از اینکه این قسمت‌های مختلف را جمع‌بندی کند، دیده‌ایم. اما در این داستان، در این متن چیزی در مورد واکنش صدقیا به کلام خداوند به ما نمی‌گوید.

این از بعضی جهات مرا به یاد کاری می‌اندازد که راوی در فصل ۳۶ انجام می‌دهد، زمانی که باروک طومار را در حضور همه مردم می‌خواند، و هیچ اشاره‌ای به واکنش آنها نمی‌شود. این کلام در حضور پادشاه خوانده شده است. او به سادگی اجازه می‌دهد وقایع رخ دهند، مقاومت ادامه می‌یابد، و او به کلام خداوند گوش نمی‌دهد.

و اولین عبارتی که در فصل ۳۹ می‌خوانیم، عنوانی است که به ما می‌گوید اکنون شهر اورشلیم سقوط خواهد کرد. در اینجا حس واقعی عدالت نبوی وجود دارد، مردی که اجازه داد پاهای ارمیا در گل فرو رود، در نهایت خود او به عنوان یک زندانی در گل فرو خواهد رفت. ارمیا آزاد خواهد شد.

صدقیا اینطور نیست. و من تمام جزئیات داستان‌ها را بررسی نمی‌کنم. ما قبلاً در مورد سقوط اورشلیم صحبت کرده‌ایم، اما بگذارید فقط آنچه را که برای صدقیا اتفاق افتاد به شما یادآوری کنم.

واکنش او به کلام خدا بخش بزرگی از آیات ۳۷ و ۳۸ را تشکیل می‌دهد، بنابراین مهم است که راوی تأکید کند که در نتیجه این اتفاق، خداوند عدالت را اجرا می‌کند. این همان اتفاقی است که برای پادشاهان، مردم و رهبران می‌افتد وقتی که از گوش دادن به کلام خدا غافل می‌شوند. کلام خدا مسئله مرگ و زندگی است.

وقتی شهر اورشلیم تصرف می‌شود، صدقیا و پسرانش شبانه فرار می‌کنند. آنها حدود ۱۶ یا ۲۵ کیلومتر از اورشلیم دور می‌شوند و در دشت‌های اریحا دستگیر می‌شوند. سپس آنها را به زنجیر کشیده و به عنوان زندانی نزد نبوکدنصر در بابل، که در شمال سوریه است، می‌برند.

نبوکدنصر، به دلیل اینکه صدقیا علیه بابلی‌ها شورشی بود، او را به عنوان عروسک خیمه‌شب‌بازی خود بر تخت نشاند. از منافع ما مراقبت کن، تسلیم ما شو، به ما خراج بده، وضعیت اینجا را حفظ کن، و ما به تو اجازه می‌دهیم که بر تخت بمانی و وانمود کنی که پادشاه هستی. به یک معنا، همین بود.

صدقیا به عنوان یک حاکم، آنقدر ضعیف بود که حتی نمی‌توانست چنین کاری انجام دهد، و بنابراین نبوکدنصر او را به عنوان یک شورشی محکوم کرد. و حکم این بود که پسران صدقیا در مقابل او اعدام شوند. و سپس بابلی‌ها چشمان صدقیا را از حدقه درآوردند.

و نمی‌توانم به این واقعیت فکر نکنم که عدم تمایل او به شنیدن کلام خداوند در نهایت منجر به حکم نابینایی و حبس در فصل ۳۹ می‌شود. نابینایی معنوی عواقب جدی دارد. تقریباً، و نمی‌دانم که آیا ارتباط

، خاصی در اینجا وجود دارد یا خیر، اما تقریباً به یاد آنچه برای سامسون در پایان زندگی‌اش اتفاق می‌افتد، می‌افتیم.

او کور شده و به عنوان زندانی برده می‌شود. و صدقیا قرار است در یک زندانی بابلی به عنوان مردی نابینا که به دلیل عدم اطاعت از کلام خداوند از پسرانش محروم شده است، بمیرد. همچنین در اینجا نوعی حس عدالت وجود دارد، زیرا افسران و پادشاهی که ارمیا را در زندان نگه داشته‌اند، و زندان‌ها چنین زمینه‌ای را برای خدمت ارمیا فراهم می‌کنند، افرادی که این کار را با ارمیا کرده‌اند، اکنون نوع زندانی شدن خود را تجربه خواهند کرد.

و در حالی که خدا آزادی ارمیا را ممکن ساخت، و بابلی‌ها، وقتی شهر را تصرف کنند، آزادکنندگانی خواهند بود که او را از زندان آزاد می‌کنند، اسارتی که افسران و پادشاهی که این چیزها را بر ارمیا تحمیل کردند، برای آنها رهایی نخواهد بود. و تمام آنچه مردم و تمام آنچه رهبران و تمام آنچه پادشاه یهودا باید منتظر آن باشند که از کلام خداوند اطاعت نکردند، حکم زندان است، و تا زمانی که کوروش شهر بابل را فتح نکند و به یهودیان اجازه بازگشت به وطن خود را ندهد، آزادی وجود نخواهد داشت. اما این برای نسل دیگری خواهد بود.

بنابراین، ما در فصل‌های ۲۶ تا ۴۵ زمانی را صرف بررسی تمام راه‌هایی کرده‌ایم که راوی نشان می‌دهد سقوط اورشلیم و داوری اورشلیم کاملاً سزاوار آن بوده است. در اینجا نوعی عدالت نبوی وجود دارد زیرا این مجازاتی است که یهودا به دلیل عدم شنیدن کلام خداوند دریافت کرد. مردمی که ارمیا را به زندان و آزار و اذیت انداختند، اکنون خود نیز انواع آزار و اذیت و حبس را تجربه خواهند کرد.

و بنابراین، همانطور که به تمام این بخش نگاه می‌کنیم و به تمام چیزهایی که در جلسات قبلی در مورد آنها صحبت کردیم فکر می‌کنیم، این بخش بسیار ناامیدکننده‌ای از کتاب مقدس است. پیشنهاد زندگی که در ابتدای هر یک از این پنل‌ها در فصل ۲۶ به یهودا داده می‌شود، تنها کسانی که آن را تجربه می‌کنند رکابیان در فصل ۳۵ هستند. در پنل دوم، پیشنهاد زندگی که هنگام خواندن طومار معبد در سال ۶۰۵ قبل از میلاد به اسرائیل ارائه می‌شود، تنها کسی که به آن پاسخ مثبت می‌دهد باروک است.

اما اگر به این بخش از کتاب ارمیا برگردیم، خواهیم دید که گاهی اوقات، بین سطور و گاهی اوقات به عنوان چهره‌های کم‌اهمیت‌تر، نمونه‌های مثبت دیگری از اطاعت از کلام نبوی و کلام خداوند وجود دارد. و بنابراین، می‌خواهم این درس را با نگاهی به برخی از آن نمونه‌های مثبت اطاعت، افرادی که به کلام خداوند گوش دادند، به پایان برسانیم. ما در اینجا با صدقیا و عواقب آنچه برای عموم مردم اتفاق افتاد، چنین نمونه منفی داریم، اما بیایید برخی از نمونه‌های مثبتی را که در صفحات ۲۶ تا ۴۵ با آنها آشنا شده‌ایم نیز به خاطر بسپاریم.

اول از همه، برگردیم به خطبه معبد. پاسخی را به خاطر بیاورید که مردم، مقامات و مردم به کاهن و انبیا می‌گویند و این مرد سزاوار حکم مرگ نیست زیرا او به نام خداوند، خدای ما، با ما سخن گفته است. آنها ارمیا را به عنوان یک پیامبر واقعی می‌شناسند.

تراژدی این است که آنها واقعاً به این موضوع واکنشی نشان نمی‌دهند یا کاری در مورد آن انجام نمی‌دهند، اما در اینجا یک واکنش مثبت وجود دارد. در آیه ۲۴، فصل ۲۶ آمده است که وقتی یهوایقیم پادشاه، اوربای نبی را اعدام کرد، اما دست اخیقام، پسر شافان، با ارمیا بود تا او تسلیم مرگ نشود. بنابراین این خانواده شافان در سراسر کتاب ارمیا، حامیان ارمیا خواهند بود.

آنها پیام او را جدی خواهند گرفت. و در این زمان که یهو یاقیم در تلاش است تا پیامبران داوری را از بین ببرد، او از یکی از شاهدان مراقبت می‌کند. شاید اگر بتوانم از شر آن یکی خلاص شوم، بتوانیم همین کار را انجام دهیم.

اخیقام مداخله می‌کند و از نفوذ خود برای محافظت از ارمیا استفاده می‌کند و او را پنهان می‌کند تا پادشاه نتواند به او دست یابد. خانواده شافان قرار است نمونه‌ای از یک واکنش مثبت به کلام خداوند باشند.

کاتب ارمیا، باروک، نمونه‌ی مثبتی از اطاعت از خداوند است. وقتی خداوند از او می‌خواهد پیامی را که ارمیا به او دیکته می‌کند، بنویسد، باروک کسی است که با ایمان آن مأموریت را انجام می‌دهد و به معبد می‌رود و با وجود تمام خطراتی که در همه این کارها وجود دارد، آنچه را که خداوند به او دستور می‌دهد انجام می‌دهد و به معنای واقعی کلمه، باروک به اندازه‌ی خود ارمیا یک بنده‌ی وفادار خداوند است. به همین دلیل است که در فصل ۴۵، او کسی است که در پایان این فصل به طور مثبت پادشاه می‌گیرد.

فصل ۳۶، آیه ۱۱، وقتی باروک طومار را می‌خواند و مردم اساساً آن را نادیده می‌گیرند، در آیه ۱۱، فصل ۳۶ به ما می‌گوید، وقتی میکایا، پسر جمریا، پسر شافان، همه این سخنان را شنید، دوباره، این یکی از اعضای خانواده کاتبان از شافان است که به کلام خدا گوش می‌دهد، آن را نزد سایر مقامات می‌برد و آنها می‌گویند، ای، ما اینجا بحرانی داریم، باید این را نزد پادشاه ببریم. حداقل گروهی از مردم آن روز بودند که ملت آن را نادیده گرفت، وقتی پادشاه طومار را نابود کرد، حداقل تعدادی کاتب و مقام بودند که به آنچه پیامبر می‌گفت گوش دادند. ما خیلی سریع با عبدملک آشنا شدیم.

فصل ۳۸، آیات ۷ تا ۱۳. طعنه‌آمیز است که تنها افسری که اینجا وارد ماجرا می‌شود و می‌گوید، ببینید، ما باید به ارمیا گوش دهیم، ما با کشتن ارمیا در اینجا گناه بزرگی مرتکب می‌شویم، تنها افسری که از او دفاع می‌کند، عبدملک، یک خواجه اتیوپیایی است. بنابراین، بیگانگانی که خارج از عهد بودند، در واقع با ایمان بیشتری نسبت به خود یهودیان به کلام خدا پاسخ دادند.

و من معتقدم که عبدملک، خواجه اتیوپیایی اینجا، در کتاب اعمال رسولان، پیش‌نمایشی از یک خواجه اتیوپیایی را برای ما ترسیم می‌کند که قرار است به یک پیام نبوی پاسخ مثبت دهد و عیسی را بشناسد و تعمید یابد. ما در اینجا در کتاب ارمیا، یک خواجه اتیوپیایی وفادار دیگر داریم. وعده‌ای که در پایان این کتاب، در آیات ۱۵:۳۹ تا ۱۸، به عبدملک داده شده است، پس از تصرف شهر اورشلیم، جان عبدملک نجات می‌یابد.

و خداوند به او وعده‌ای می‌دهد، زیرا او کسی بود که برای نجات ارمیا از چاه مداخله کرد. خداوند، خدای لشکرها، چنین می‌گوید: «اینک، من سخنان خود را علیه این شهر به بدی و نه به نیکی به انجام خواهم رساند، و آنها در این روز در برابر شما به انجام خواهند رسید. اما خداوند می‌گوید: من در آن روز تو را نجات خواهم داد و تو به دست مردانی که از آنها می‌ترسیدی، تسلیم نخواهی شد.»

زیرا من مطمئناً تو را نجات خواهم داد، و تو با شمشیر نخواهی افتاد، بلکه جانت به عنوان غنیمت جنگی به تو داده خواهد شد. بنابراین، خداوند ارمیا را نجات خواهد داد. خداوند باروک را نجات خواهد داد.

اما خداوند همچنین عبدملک را نجات خواهد داد. و همان عبارتی که برای توصیف نجات باروک استفاده می‌شود، جان شما به عنوان غنیمت جنگی خواهد بود. آن نوع شوخی سرباز را به خاطر داشته باشید.

اوضاع در جنگ خوب پیش نرفت. ما هیچ غنیمتی با خود نیاوردیم، اما حداقل جان خودمان را نجات دادیم. خداوند به عبدملک وعده می‌دهد که پادشاه اطاعت او از خدا و مراقبت از جان پیامبر این است که وقتی شهر اورشلیم تصرف شود، خداوند او را همانطور که باروک و ارمیا را نجات داد، نجات خواهد داد.

بنابراین، وقتی به این بخش از کتاب نگاه می‌کنیم، دوران بسیار افسرده‌کننده‌ای را می‌بینیم. انواع نافرمانی‌ها، انواع و اقسام اتفاقاتی که اساساً می‌دانیم اوضاع چگونه پیش خواهد رفت، وجود دارد. کسی کلام خداوند را خواهد شنید و به آن به شیوه‌ای مثبت پاسخ نخواهد داد.

اما حتی در این زمان ارتداد ملی، حتی در این زمان که مقاومت زیادی در برابر کلام نبوی وجود دارد، این اعضای خانواده شافان وجود دارند. عبدملک وجود دارد. شاهزادگان و مقاماتی هستند که پیام ارمیا را جدی می‌گیرند.

کاتبی وفادار به نام باروک وجود دارد. رکابی‌ها نیز هستند که به سنت‌های خانوادگی خود وفادار مانده‌اند. در بحبوحه ارتداد ملی، همیشه بقایایی وجود دارد.

و آن بازماندگان در طول تاریخ، در تاریخ قوم خدا، در تاریخ نجات، این بازماندگان همیشه با وفاداری و اطاعت از کلام خدا و پیام بندگان خدا مشخص خواهند شد.

این دکتر گری یتس در تعلیماتش در مورد کتاب ارمیا است. این جلسه ۲۳، ارمیا ۳۷-۳۹، نافرمانی صدقیا و سقوط اورشلیم است.